



# چلگرد

سجاد کریمی

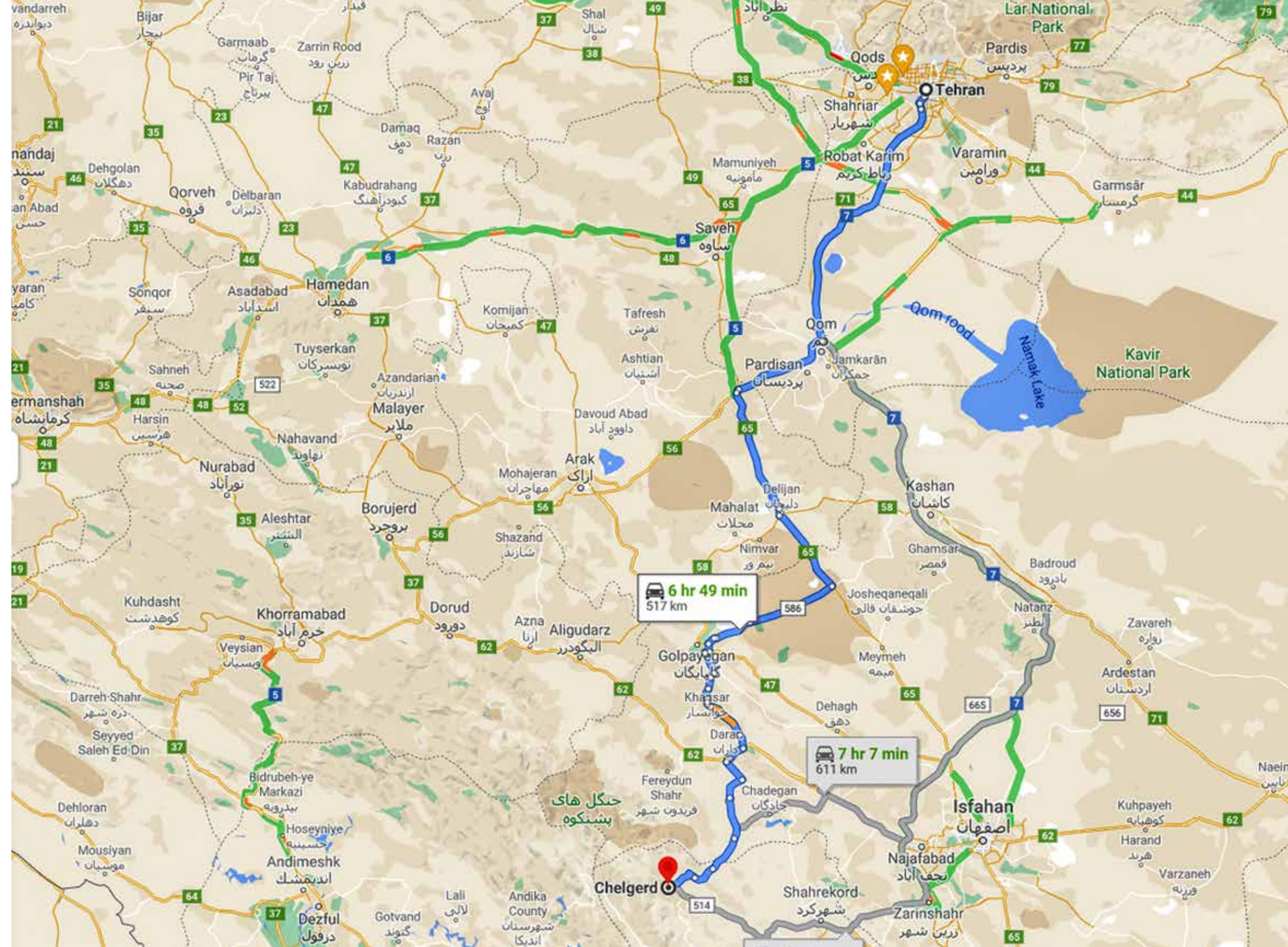
۱۴۰۰



استفاده از عکسها بدون اجازه عکاس مولف، ممنوع است.

به پانس مهربانی سپاسگزارم از :

وحید کمر روستا ، عبدالله دارایی ، روحانیون حوزه علمیه شهرستان الیگودرز و تمامی جهادگران بی‌پلاک !





عده‌ای از تهران دارن میرن به چلگرد از توابع استان چهارمحال و بختیاری در فلات مرکزی ایران برای اطعام در عیدغدیر که یکی از بزرگترین اعیاد شیعیانه. استان چهارمحال و بختیاری جزء مناطق کم برخوردار ایرانه که حتی با وجود کوهستانی بودن و سردسیر بودن محلی مناسب برای بیلاق عشایر این منطقه‌ست. چلگرد اسم قدیم شهرستان کوهرنگه . کوهرنگ سرشار از چشمه های طبیعی و شغل اغلب مردم کشاورزی و دامداری است .



شهرنشینی هست اینجا هستن، اونم در مهد تمدن اسلامی و پایتخت ایران، از ام القرای جهان اسلام بلند میشن و میرن به سمت فضاهایی پر از تنهایی و سکوت، پر از ستاره های روشن و ناکجاآباد هایی در این مرز پرگهر.

همین اول باید بگم حتما باید با این انسان ها حشر و نشر داشته باشی تا متوجه این موضوع هجرت بشی، هجرت از خود و هجرت به منطقه ای کم برخوردار با حداقل امکانات در ناشناخته ترین راه ها و در صعب العبور ترین مسیر ها با تلاشی ستودنی و با امید به بیشترین بازده کاری در حداقل زمان ممکن .

یه چیزایی جور در نمی اومد، یه جای کار ایراد داشت . وقتی بدون مزد و اجرت با وسیله ی شخصی خودت بری ایرانگردی . توی پیک پنجم کرونا . ایران سرزمین پهناوری هست که سال های سختی رو بعد از انقلاب سال ۵۷ میگذرونه اونم در آخرین سال قرن ۱۴ شمسی و شروع یک قرن جدید، هزاران مشکل ریز و درشت که اصلا در این کتاب جای این بحث ها نیست.

یکی از کارهای ارزنده که من رو راغب کرد با عکاسی کردن انجامش بدم همین ایرانگردی بود با رویکرد خدمت و خدمت رسانی . قطعاً هزاران بار از اخبار و رسانه های مختلف کلماتی مثل محرومیت و محرومیت زدایی، مناطق کم برخوردار، ناعدالتی اجتماعی و هزاران حرف ناگفته که منشأ سیاسی داره رو شنیدین ولی من بازم کاری ندارم و دنبال مقصر نیستم .

یه تعداد انسان که براشون ارزش انسانی مهمتر از چهره ظاهری و پر زرق و برق







وقتی در شرایط کرونا داری اردوی جهادی برگزار میکنی معمولا باید پروتکل های بهداشتی رو رعایت کنی، از اکثر بچه ها تست گرفته شد، بیماری کووید ۱۹ با کسی شوخی نداره حتی برای شکل کار.









خب تا اینجا فقط شعار دادم و شوآف فرهنگی در کلمات بود، یا میتونیم بگم سفارشی حرف زد، من با همراه شدن با این افراد و تیپ گرافی این انسان ها میخوامم ذره ای از تاریخ این سرزمین پر هیاهو و پر هیجان رو ثبت کنم برای آیندگانی که این اثر را خواهند دید و خوانش های متفاوتی از این مردمان دارند، چه جهادگران و چه مردمان فلات مرکزی ایران .



گلبایگان  
خوانسار  
Golpayegan  
Khansar

گلبایگان  
خوانسار  
Golpayegan  
Khansar















بچه‌ها با ماشین‌های شخصی خودشون رفتن اردو، خب معمولا مرسوم هست در حرکت‌های جهادی با یک یا چند اتوبوس حرکت کنن، حالا شرایط فرق کرده، با چند تا ماشین شخصی و خلوت‌تر اول به دلیل کرونا و پرووس بعد به دلیل اینکه بچه‌های جهادی الیگودرز به ما اضافه خواهند شد.



گروه های جهادی که برگرفته از اقشار مختلف جامعه هستند با حضور در این هجرت و حرکت جهادی در اولین گام امید را در دل مردمان این مناطق زنده نگه میدارند و در گام دوم با حرکت عمران و آبادانی با دستان کوچک خودشان ساخت و سازی میکنند و مسجد و حسینیه‌ای در ناکجاآبادی ساخته و پرداخته میکنند، مدرسه و مسکن یا سرپناهی میسازند، سرویس بهداشتی و حمام، رنگ مدرسه‌ای از چهره افتاده و هزاران کار کوچک و بزرگ دیگر که با تخصیص بوجه‌های مردمی و سازمان‌های مرد نهاد و گاهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نهادهای انقلابی دیگر، همراه با آن حرکت‌ها کارهای فرهنگی و پزشکی و دندانپزشکی و اشتغالزایی میکنند، کارهایی که در ذات کلمه جهاد و مجاهدت نهاده شده است. که با رجوع به فرهنگنامه‌ها و زندگی در این محیط بیشتر ملموس و محسوس خواهد بود.







همون شبونه آقا وحید یه جلسه توجیهی گذاشت و بچه‌ها رو با محیط آشنا کرد، البته اغلب بار چندم بود میومدن جهادی جز عده‌ای قلیل، خیلی سریع رفت سر اصل مطلب که فردا اول صب چین میشود و چنان!

















فضای جهادی با الباقی اردوها فرق میکنه از جنس غذاهایی که  
می‌خوریم بگیر تا نوع پوشش بچه‌ها، خیلی راحت و صمیمی،  
بدون کت و شلوار، بدون رتبه و جایگاه!













عشایر این استان در شش ماه گرم سال در این منطقه اسکان دارند و شش ماه دوم و سرد سال را به استان خوزستان و شهرستان ایذه پناه میبرند. در یک کلام خاصیت عشایر و خلق و خوی اینان در کوچ است.









پنج عدد معلول از خانواده‌ای عشایری که نمی‌تونن راه برن، آب ندارن، سازمان بهزیستی براشون خونه ساخته تا بچه‌های آقای قنبری از بخش موگویی استان چهارمحال و بختیاری بدون سرپناه نباشن. کمیته امداد، آبفای عشایری، هلال احمر و ... همه و همه بسیج شدن تا به این خانواده کمک کنن. راحت تر بگم کار بچه‌های جهادی همینه، که این ارگان‌ها کمی برای مردم کار کنن. البته اینو از من نشنیده بگیرین.























روحانیون و طلاب شهرستان ایگودرز از توابع استان لرستان به جمع ما اضافه شدن، یکی از طلاب میگفت آقا جان ما واسه تبلیغ اومدیم اینجا نه برای طبخ غذا.































































آقاسید که با پسرش محمدمهدی بازی می کرد  
گفت الان اینجا واجب تره، همه باهم کمک  
می کنیم به طبخ غذا. محمدمهدی هم هست  
آخه نذر کردم تا هفت سالگی موهاشو نزنم.  
محمد، علی! شماها برید کمک تیم عمرانی!











ساخت و ساز و مقدمه طبخ غذا شروع شده و همه برای کارهاشون توجیه شدن ، حتی بنده برای عکاسی که یه پام آشپزخونه‌اس ، یه پام سر پروژه عمرانی، آقا وحید میگفت تازه هنوز سختی‌ها رو ندیدی!







بچه‌های عمرانی برگشتندو بعد از نماز، سیدعلی بساط مولودی خوانی را مهیا کرد. وحید بلند شد گفت: الان براتون میخونم یاد بگیرین مولودی خوانی در عیدغدیر یعنی چی!



حمام از اوجب واجبات است البته در صورت وجود امکانات. منزلی  
هماهنگ شد که بریم شهر گوه‌رنگ برای استحمام و غسل روز  
عید غدیر.























آشپزی بزرگ غدیر شروع شد، همه با هم بسیج سازندگی















دکتر می گفت بچه های جهادی آدم های بزرگی هستن که همچین شرایطی رو فراهم میکنند، این مردم حتی در مراکز استان های هم جوار همچین خدماتی رو دریافت نمیکنن و نمیتونن داشته باشن.



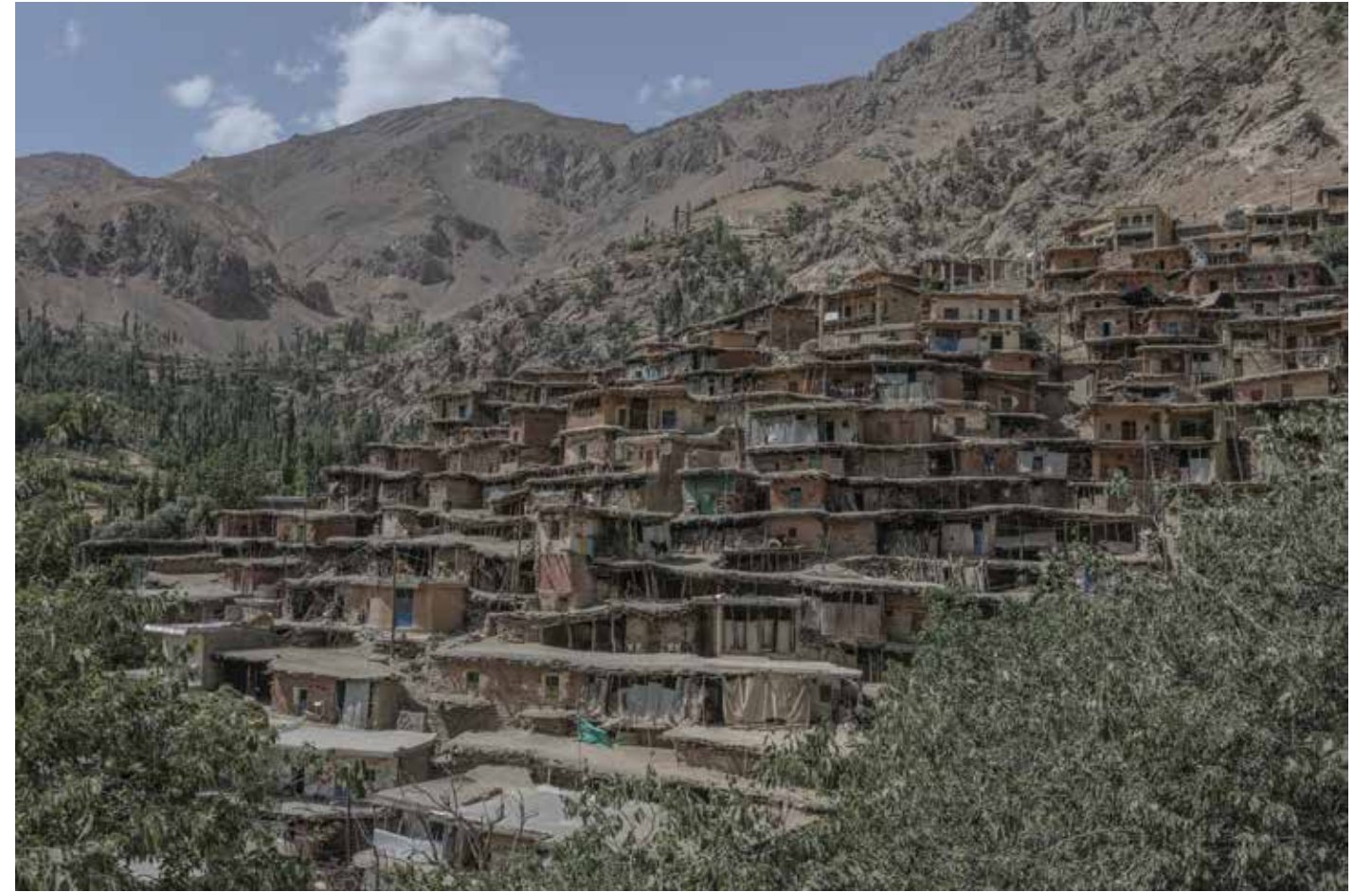


دکتر شهروی و دوستاش که اونم دکتر بود برای دوسه روز مطب تهران رو رها کرده بود، تا مثل بچه‌های جهادی خدماتی داشته باشن، مثل طلاب که رایگان اومده بودن، همین طوری توی حرفا شنیدم به خاطر این دو سه روز کار در تهران چهل میلیون تومان ضرر کرده. شاید کمتر شایدم بیشتر ...

























اسمش جذاب بود، روستای بیراهگان

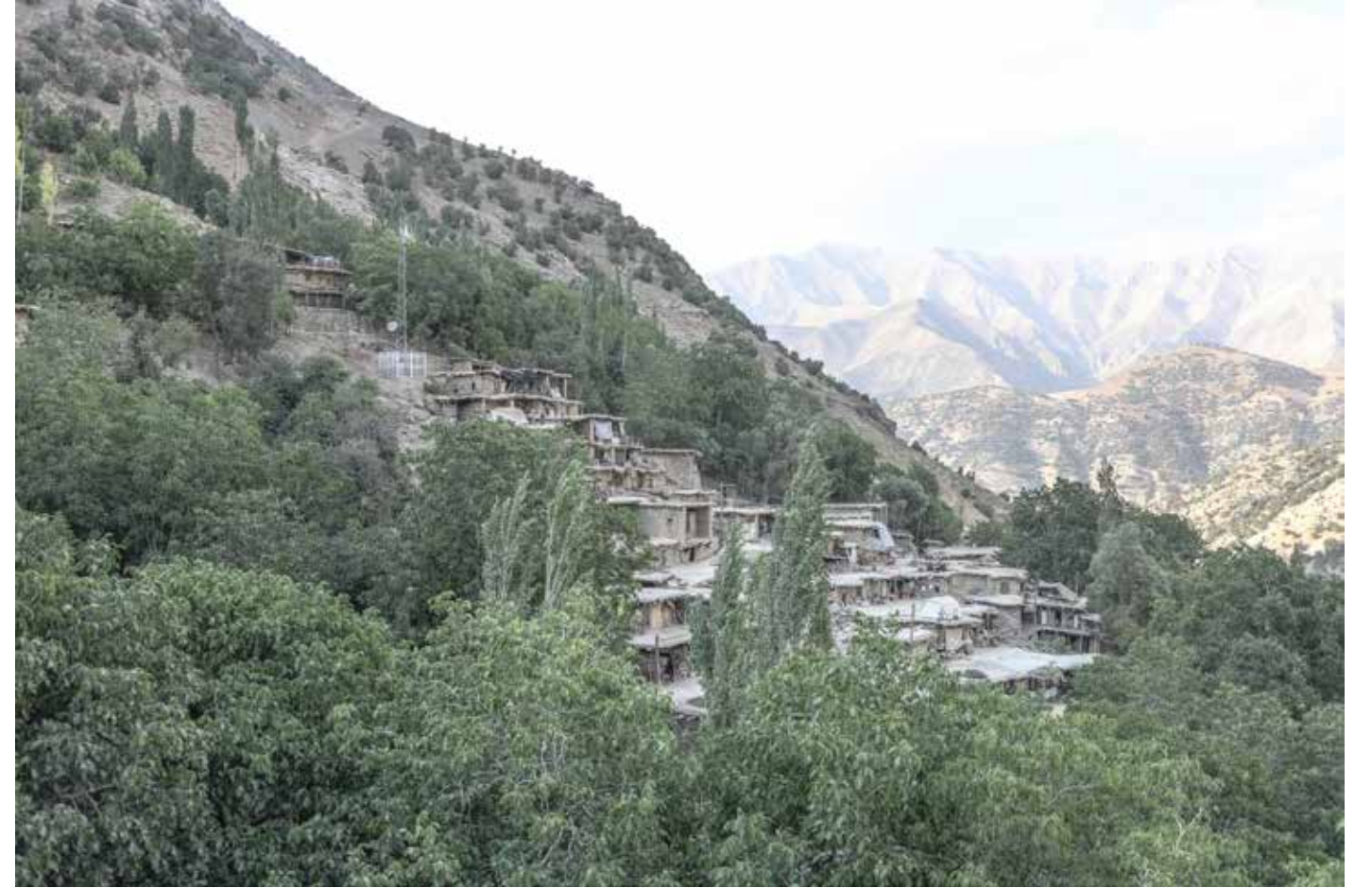
نزدیک روستای توریستی سر آقا سید، بافت روستا شبیه به ایبانه و یا ماسوله است ولی ما برای تفریح نیومدیم، اومدیم که چندتا غذا بین اهالی پخش کنیم. با اینکه هیچ راه مناسبی وجود نداره ولی سیل بازدیدکنندگان به این منطقه زیاد هست. بچه‌ها قول دادن مثل مسجدی که ساختن بتونن راه رو هموار کنن و جاده برای روستا کشیده بشه، به شوخی به یکی از اهالی گفتم بیراهگان میشه باراهگان، اونم به صورت رایگان. خندید و رفت.

































دیگه غروب شده بود و باید این مسیر دو ساعته رو بر می‌گشتیم . همه خوشحال از عیدگذیر و پخش غذاها وحید خبر داد که تیم عمرانی هم سقف دستشویی و حمام رو تموم کرده و مونده فقط نصب درب‌هاش.







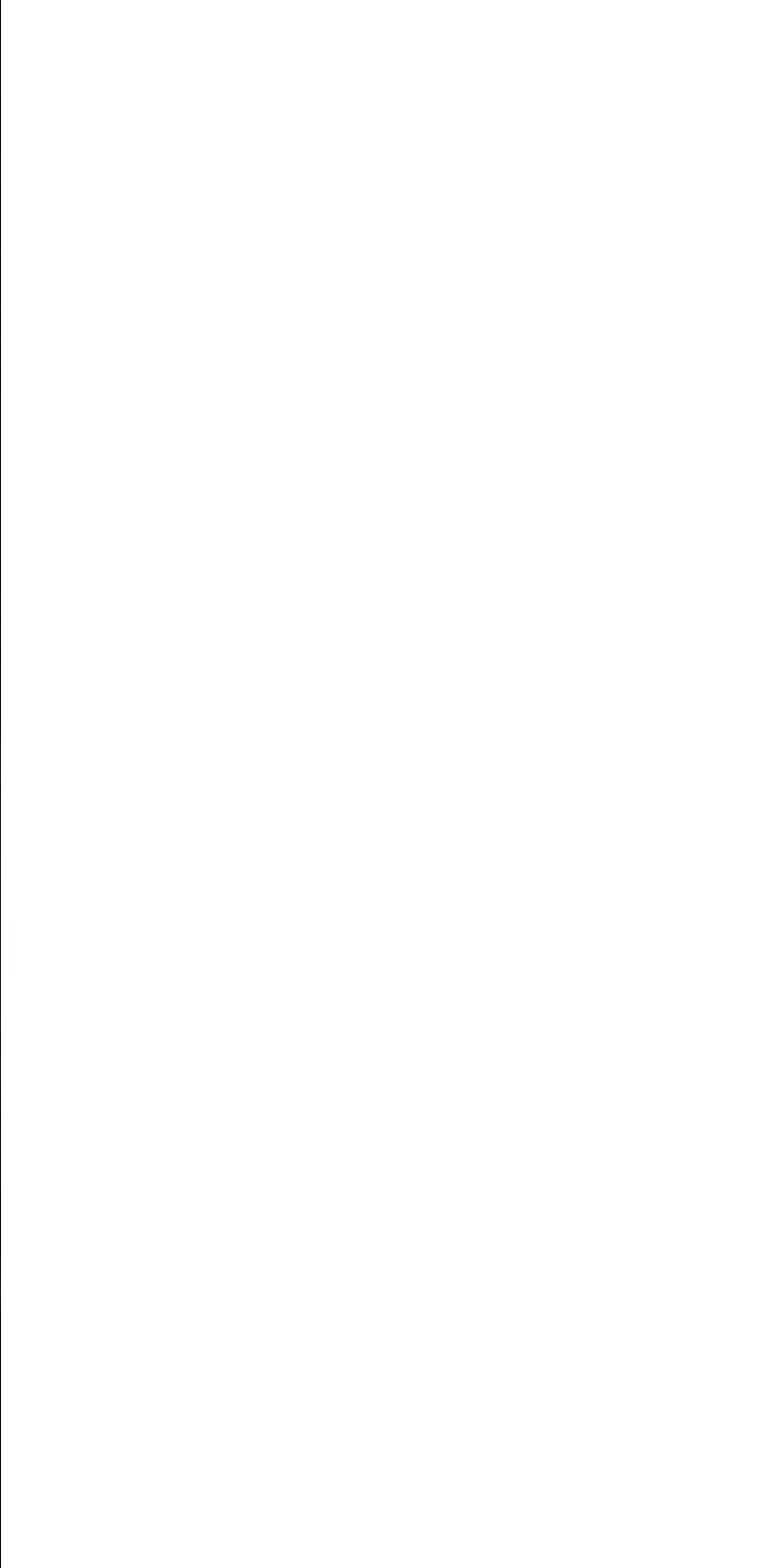












خیلی کار سختی نیست قضاوت کردن در این زمانه‌ی پر از ابهام و ابهام، انسان‌هایی از جنس انسان، بدون تمایز جنسیت و بدون دسترسی و داشتن فضاهای مجازی چند میلیون فالووری و چندین هزار بیننده برای برهنگی یا نیمه برهنگی! برای کمپین موتور سواران غرب تهران که فرهاد رفیقم میگه دسته کلاچ موتورش فقط ۴ میلیون هست که اونم وارد میشه! برای گریه‌های پارک هنرمندان، برای سگ‌های معلول که محمد توی شهر ملارد با کمک‌های مردمی اداره اش میکنه! برای مسجدی در روستای بیراهگان که سال ۹۳ در بی‌راهه ترین مسیر استان کهگیلویه با دست‌ان خالی ساخته شد! برای معلولیت و ناتوانی چند جوان از یک خانواده عشایری!

